

درس دویست و سی و هشتم

نقد مرحوم آخوند بر کلام مرحوم فارابی در خصوص اولویت ذاتی ممکن نسبت به وجود و عدم (۲)

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

کلام فخر رازی در بطلان اولویت

[فخر رازی در] شرح عیون الحکمة ابن سینا نسبت به مسئله اولویت متعرض می‌شوند و می‌گویند که دلیل بر بطلان اولویت این است که اگر اولویت نسبت به وجود باشد یعنی ماهیت نسبت به وجود اقتضاء ذاتی داشته باشد بنابراین طرف عدم نسبت به ماهیت مرجوح می‌شود چون اولویت همیشه رجحان احد طرفین است. مثل ظن که طرف مقابلش وهم است، یقین طرف مقابلش جهل است. این اولویت از باب متضایفین، راجح طرف مقابلش مرجوح است. اگر ذات ماهیتی اقتضاء رجحان را نسبت به وجود بکند یعنی خود ماهیت مقتضی وجود خارجی است بنابراین طرف عدم برای این ماهیت، مرجوح می‌شود. وقتی که طرف عدم برای ماهیت مرجوع شد از باب امتناع ترجیح مرجوح بر راجح است. پس طرف عدم برای ماهیت ممتنع می‌شود. وقتی که طرف عدم برای ماهیت ممتنع شد پس طرف وجود برای ماهیت واجب می‌شود. وقتی که طرف وجود برای ماهیت واجب شد با فرض مسئله که وجود برای ماهیت اولویت دارد نه وجوب، ناسازگار است. بنابراین شما فرض اولویت در ماهیت کردید فرض وجوب که نکردید! فرض وجوب یعنی علت تامه ولی با فرض اولویت، وجوب دیگر در آنجا نمی‌سازد درحالی که نتیجه اقرار به اولویت و اثبات اولویت برای ماهیت اعتراف به وجوب وجود برای ماهیت است و هذا خلف و خلاف الفرض این مطلب فخر رازی است.

جواب مرحوم آخوند نسبت به کلام فخر رازی در باب بطلان اولویت

اما مرحوم آخوند در جواب این کلام فخر رازی می‌فرمایند که مثل اینکه ایشان توجه نکرده‌اند به اینکه طرف مقابل اولویت نسبت به وجود، اولویت نسبت به عدم است. یعنی وقتی که ماهیت اقتضاء اولویت را برای وجودش می‌کند که در خارج متحقق بشود معنای آن این است که نسبت به عدم مرجوح است. بنابراین مرجوحیتی که در ناحیه عدم هست آیا آن مرجوحیت برای عدم واجب است یا آن مرجوحیت هم به اولویت برای عدم ثابت است نه به وجود؟! قطعاً آن مرجوحیتی که برای عدم است و نسبت عدم را با ماهیت تعیین می‌کند آن مرجوحیت، مرجوحیت واجبی و لزومی نیست بلکه مرجوحیت بر سبیل اولویت و راجحیت است. پس این براساس تضایف و قانون تضایف که [وقتی] طرفین تضایف در هر حدی هستند طرف دیگر باید در همان حد باشد بنابراین اگر ما به همان مقدار که ماهیت را متمایل به وجود می‌دانیم به همان مقدار عدم از او

فراری و روگردان است نه بیشتر. اگر عدم به نحوی بود که برای آن ماهیت امتناع داشت آن وقت آن طرف امتناعش ثابت می شد ولی به مقتضای همان قانون تضایف که در هر رتبه باید متضایفین در همان مرتبه باشند نه بیشتر، این عدم در انتسابش به ماهیت رجحان دارد و لزوم و ضرورت ندارد. بنابراین برای ماهیت امتناع ندارد امتناع که برای ماهیت نداشت به این معنا است که چنانچه علت عدم موجود باشد این عدم هم هست و چنانچه علت عدم موجود نباشد و علت وجود موجود باشد آن عدم منتفی می شود و جای او را وجود و وجوب می گیرد الا اینکه در این فرض ماهیت نسبت به عدم دورتر است تا نسبت به وجود. بنابراین آن رجحانی که در ارتباط با ماهیت و وجود است همان مقدار از رجحان در ابتعاد از ماهیت از عدم است نه بیشتر.

این جواب، جواب بسیار متینی است به جهت اینکه شما در عالم اعتبار تصور می کنید که ماهیت سی درصد خودش را به وجود نزدیک کرده است پس سی درصد از عدم دور شده است نه صد درصد! اگر چهل درصد به وجود نزدیک می شد چهل درصد از عدم دور می شد. اگر هشتاد درصد به وجود نزدیک می شد یک خرده مانده تا پایش را در مرتبه وجود بگذارد، هشتاد درصد از عدم دور شده است حتی تا ۹۹ درصد که هنوز علیت تامه برای وجود محقق نشده است باز جا برای وجود عدم هنوز باقی است و هنوز عدم ممتنع برای این ماهیت مانده است به لحاظ قاعده و قانون تضایف.

ایشان می فرمایند که اگر تسلیم بشویم که نه خیر، همین قدر که عدم بالنسبه به ماهیت مرجوح است و وجود برای ماهیت به اولویت راجح است اما این امتناعی که الآن برای عدم هست این امتناع، امتناع بالغير است نه امتناع ذاتی! یعنی این امتناع از ناحیه رجحان وجود برای او آمده است درحالی که ما این مرتبه و امتناع را نمی توانیم امتناع ذاتی بدانیم. صحبت در این است که آیا خود ماهیت فی حد نفسه متمایل به وجود است یا متمایل به عدم است؟! به عبارت دیگر محل نزاع ما در این است که ذات ماهیت اولویت به وجود دارد یا اولویت به عدم دارد؟! بحث در آنجا نیست که وجود یا عدم به لحاظ خارج و یک علت خارجی برای ماهیت یا ضرورت پیدا می کند یا امتناع پیدا می کند. صحبت ما در آنجا نیست. صحبت ما در این است که الماهیه من حیث هی هی خود ماهیت تنها فی حد نفسه لا اقتضاء است؛ نه بالنسبه به وجود و نه بالنسبه به عدم. بنابراین این امتناعی که الآن در اینجا ثابت شد امتناع بالغير است. یعنی این رجحان به سمت وجود باعث شده است که این عدم ممتنع باشد اما خود این عدم برای ماهیت امتناع ندارد و خود این ماهیت فی حد نفسه الآن لا اقتضاء بالنسبه به وجود و عدم است. چون رجحان پیدا کرده است آن عدم هم برایش ممتنع شده است، خب ممتنع بشود اشکالی ندارد. یعنی از امتناع آن عدم نمی توانید ضرورت وجود را در ناحیه اولویت ثابت کنید. چون ضرورت وجود در ناحیه اولویت در آن جایی است که آن امتناع، امتناع ذاتی برای ماهیت باشد. وقتی که ماهیت امتناع ذاتی بالنسبه به عدم داشت پس ضرورت وجود بالنسبه به خودش دارد آن وقت این با اولویت ذاتی در تعارض

است؛ از یک طرف می‌گوییم که ذات بالنسبه به وجود اولویت دارد و از طرف دیگر می‌گوییم که ذات وجود را ایجاب می‌کند یعنی موجب برای وجود است و این دو فرض با همدیگر در تعارض هستند. این کلام مرحوم آخوند و دو جوابی است که نسبت به فخر رازی دادند.

توجیه کلام فخر رازی در باب اولویت

معنای اولویت ماهیت بالنسبه به وجود

اما برخلاف آنچه که خود مرحوم آخوند در اینجا می‌فرمایند به نظر می‌رسد که کلام فخر رازی خالی از وجه هم نباشد گرچه اگر بیاوریم از فخر رازی دفاع کنیم مشمول همین متلک مرحوم آخوند هم در اینجا خواهیم شد! علی‌کل‌حال مجلس، مجلس بحث است و ما به این متلک‌ها کاری نداریم و زیاد هم شنیده‌ایم! و آن مسئله این است که باید ببینیم بحث ما در اولویت در کجا هست؟ آیا اولویت فقط در عالم اعتبار هست یا اولویت در عالم تکوین هست؟ یعنی وقتی که می‌گوییم: ماهیت بالنسبه به وجود اولویت دارد معنایش این است که آیا این اولویت موجب وجود خارج است یا اینکه این اولویت فقط در همین مرتبه خود این ذات و عالم اعتبار باقی می‌ماند؟ چون متکلمین برای فرار از قضیه همان‌طوری که عرض شد اگر بگوییم که سلسله علل ایجاب وجود را می‌کند آنها تصور کردند که دست خدا را نسبت به خلق بسته‌اند لذا آمده‌اند این بحث اولویت را پیش کشیده‌اند که البته این بحث را بعداً خواهیم کرد و قبلاً هم بحثش را کردیم. راجع به قضیه ربط بین حادث و قدیم در آنجا خواهیم آمد و متذکر این مسئله خواهیم شد که چه نحوه قدیم به حادث و حادث نسبت به قدیم در اینجا ارتباط پیدا می‌کند و این ارتباط بین فاعل مختار و انفکاک و عدم انفکاکش از مخلوق و انفکاک علت از معلول به چه نحو خواهد بود. این را در آنجا بحث می‌کنیم و فعلاً اینجا این بحث را انجام نمی‌دهیم.

اما صحبت در این است که قائل به اولویت وجود برای ماهیت قائل به تحقق خارجی وجود است یعنی به واسطه اولویت وجود خارج تحقق پیدا می‌کند.

علی‌کل‌حال فخر رازی این مسئله را در آنجا ترسیم می‌کند که اولییتی که در ماهیت هست منجر به وجود شیء در خارج بشود. حالا صحبت ما از جناب آخوند این است که اگر یک اولییتی موجب وجود خارجی بشود آیا آن عدم که بالنسبه به این ماهیت مرجوح است امکان دارد در آن ظرف تحقق پیدا کند با وجود اینکه این اولویت منجر به وجود خارجی شده است؟! این دیگر امکان ندارد! یعنی این مرجوحیت عدم مساوی با امتناع آن است. همین قدر که این ماهیت متمایل به وجود است یعنی ذات او از تحمل و اتصاف به عدم آبی است. اینکه در ظرف وجود می‌خواهد تحقق پیدا بکند امکان ندارد در یک ظرف هم وجود و هم عدم باهم بر این ماهیت صدق بکند! اولویت بالنسبه به وجود با فرض این اولویت که ماهیت هیچ وقت و به هیچ وجه این اولویت را از دست نمی‌دهد، یعنی اولویت برای ماهیت ذاتی است و اوصاف ذاتی اوصاف لزومی برای ماهیت

هستند با فرض این قضیه مثل اینکه ثلاث زوایا برای مثلث چطور لزومیه است؟ لزومیه است و اولویت، اولویت ذاتی است یعنی ذات ماهیت اقتضاء می کند.

تلمیذ: کلام فخر رازی فقط از جهتی صادق خواهد بود که اولویت به حد ضرورت برسد. استاد: نه، اصلاً فخر رازی این را می گوید که اولویت چه به حد ضرورت برسد و چه نرسد، همین قدر که شما اثبات اولویت ذاتی برای ماهیت کردید دیگر کارتان تمام است و کلاهیان پس معرکه است! تلمیذ: اگر اولویت غیر کافیه باشد که معنا ندارد.

معنای اولویت غیر کافیه

استاد: معنای اولویت غیر کافیه این است که ذات ماهیت من حیث هی هی - کاری به مطالب گذشته مرحوم آخوند نداریم، به خود این کلام کار داریم - ذاتاً اقتضاء اولویت می کند بنابراین عدم برای آن ممتنع است.

تلمیذ: نه، اقتضاء اولویت بکند به شرط اینکه به حد ضرورت برسد.

استاد: نه! آن اقتضاء اولویت یک مطلب دیگر است. آن اولویت، اولویت تام است.

تلمیذ: کلام فخر رازی فقط ناظر به همین است.

استاد: نه خیر، به هر دو قضیه ناظر است. لذا اگر ناظر به آن قضیه باشد که مرحوم آخوند دیگر نمی تواند به فخر رازی ایراد بگیرد. ایراد آخوند به فخر رازی در اولویت غیر کافیه است. می گوید که چطور در باب متضایفین شما قائل به تساوی متضایفین هستید اگر در اینجا قائل به اولویت غیر کافیه هستید، نسبت به عدمش هم مرجوحیت غیر کافیه است. ما می گوییم که نه خیر! اگر مسئله اولویت ذاتیه کافیه بود پس نسبت به آن طرف عدم ممتنع است و دیگر اشکال به فخر رازی وارد نمی شود. اشکالی که آخوند به فخر رازی وارد کرده است اصلاً فرض مسئله در اولویت غیر کافیه است. مرحوم آخوند در اولویت غیر کافیه می گوید که سی درصد این ماهیت متمایل به وجود است و سی درصد هم از عدم دور است. چهل درصد به وجود نزدیک است... تلمیذ: ...

استاد: به حکم اللهم بیربر صبر کنید! کلام فخر رازی را می توان به این نحوه توجیه کرد. اولاً ما نه عاشق دلباخته فخر رازی هستیم و نه چیز دیگر ولی می خواهیم بگوییم که کلام ایشان هم خالی از دقت نیست. فخر رازی می خواهد این را بفرماید که - با تقریبی که می کنیم اگر بخواهیم توجیه کنیم این طور توجیه می کنیم - در اوصافی که بر ماهیت من حیث هی هی مترتب است آن اوصاف، اوصاف ضروری هستند. من باب مثال آیا ناطقیت برای انسان اولویت دارد یا لزومیه است؟ ضرورت دارد. فرض کنید زوایا برای مربع ضرورت دارد و اتصافش، اتصاف ضروری است. من باب مثال جسمیت برای حیوان ضرورت دارد. اینها اوصاف ماهیت من

حیث^۴ هی هی هستند. بحث ما در اولیتی که آن اولویت به اقتضاء ماهیت است، آن اولویت به اقتضاء ذات ماهیت است نه به اقتضاء وجود، چون هنوز وجودی در خارج پیدا نکرده است تا اینکه بگوییم که این ماهیت سفید است، قرمز است، ابیض یا اسود است و موجود است. پس ما قبل از اتصاف ماهیت به وجود اولویت را داریم بر ماهیت بدون علت ثابت می‌کنیم پس این از اوصاف ماهیت است. وصف ماهیت هم وصف ضروری است. بنابراین اگر اولیتی را برای ماهیت ثابت کردیم قطعاً این اولویت ضروری می‌شود نه اینکه این اولویت در مرحله اولویتش ... یعنی اولویۃ الأولیۃ به قول مرحوم آخوند در اینجا نداریم. فخر رازی می‌خواهد بگوید که ضرورۃ الأولیۃ للماهیۃ داریم. وقتی که اولویت برای ماهیت ضرورت داشت طرف مقابل آن ممتنع می‌شود و وقتی که ممتنع شد پس باید این طرف اثبات بشود که این طرف جنبه ضرورت وجود است.

این اشکال، اشکالی است که خیال می‌کنم گرچه محشین هیچ کدام متعرض این نکته نشدند که چطور اگر اولویت را وصف ذاتی ماهیت بدانیم در آن صورت اشکال فخر رازی وارد است یعنی رد فخر رازی وارد است اما اگر نه، اولویت را برای ماهیت به وصف وجود بدانیم که خیلی اشکالات به آن وارد می‌شود نه، آن موقع اشکال مرحوم آخوند به فخر رازی وارد است. این یک اشکال بود.

اشکال دیگری هم که به مرحوم آخوند در اینجا شبیه همین قضیه وارد می‌شود این است که ایشان فرمودند که امتناعی که از ناحیه عدم برای ماهیت ثابت می‌شود امتناع بالغیر است و بحث ما در امتناع ذاتی ماهیت است یعنی آنچه که شما می‌توانید با آن دلیل مخالفین را رد کنید این است که از امتناع ذاتی عدم برای ماهیت ضرورت ذاتی وجود را برای ماهیت ثابت بکنید در حالی که با امتناع بالغیر ضرورت ذاتی وجود برای ماهیت ثابت نمی‌شود و این با امتناع ذاتی ثابت می‌شود.

عرض ما در اینجا این است که وقتی که ماهیت لباس وجود در خارج پوشاند به واسطه اولویت دیگر فرق نمی‌کند چه امتناع، امتناع بالغیر باشد و چه امتناع، امتناع ذاتی باشد. بر فرض بر اینکه امتناع بالغیر برای چیز باشد باز در اینجا ضرورت ذاتی وجود ثابت می‌شود چون ما وجود را فقط منبعث از ماهیت می‌دانیم نه از امر دیگر. چون وجود فقط برای ماهیت است. یعنی این ماهیت که اولویت دارد این اولویت موجب می‌شود که این وجود برای ماهیت ثابت بشود. پس امتناع بالغیری که در این عدم برای ماهیت ثابت است، وقتی که می‌گوییم که عدم ممتنع بالغیر است و به واسطه اولویت، عدم ثابت است خب آن اولویت هم که زائل شدنی نیست و آن اولویت همیشه سر جایش هست. هیچ وقت که ماهیت اولویت را ازدست نمی‌دهد. اگر اولویت را ازدست بدهد که سیان می‌شوند و نسبت وجود و عدم یکسان می‌شود. پس باز در اینجا اشکال به حال خودش وارد است یعنی این امتناعی که الآن برای عدم ثابت است بالأخره عدم ممتنع است چه بالغیر ممتنع باشد یا بالذات ممتنع باشد. ممتنع، ممتنع است و آنچه که معدوم است معدوم است حالا علتش هر چه می‌خواهد باشد؛

معدوم مطلق باشد، معدوم بالغیر باشد، معدوم ذاتی مثل شریک الباری باشد، اجتماع نقیضین باشد و یا جمع تضاد باشد هر چه که بخواهید بگیرید معدوم است. عدم دیگر فرقی نمی‌کند یعنی حیثیت عدم در خارج حیثیت واحده است گرچه منشأ متعدد و مختلفی داشته باشد.

الآن بنا بر تقریر فخر رازی به قول مرحوم آخوند این عدم برای ماهیت امتناع دارد منتها بالغیر، بالغیر اولویت است. اولویت ماهیت برای وجود موجب امتناع این عدم شده است. می‌گوییم که همین‌طور بشود آن اولویت هیچ‌وقت از بین نمی‌رود پس عدم همیشه ثابت است. وقتی که امتناع برای عدم ثابت شد پس طرف مقابلش به قرینه تضایف باید ضرورت برای وجود و ماهیت ثابت بشود.

هدم.

إِيَّاكَ وَأَنْ تَسْتَعِينَ بَعْدَ إِنْارَةِ الْحَقِّ مِنْ كُوَّةِ الْمَلَكُوتِ عَلَى قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ.

[بپرهیز از اینکه پس از تابش نور حق از روزنه ملکوت بر قلب تو - به اذن خدا - به چیزی دیگر متوسل

شوی.]

تلمیذ: ...

استاد: چرا دیگر، یعنی برگشتش باز به ضرورت ذاتی است. یعنی بالأخره برای ماهیت ضرورت دارد چون ما غیر از ماهیت چیز دیگری را مدخل برای وجود نمی‌دانیم، دخیل نمی‌دانیم.

تلمیذ: ...

استاد: شما مطالب گذشته را می‌گویید یا اشکال متکلمین را می‌گویید؟

تلمیذ: اشکال را دارم می‌گویم ... ذاتی در خارج ثابت نمی‌شود.

استاد: چرا دیگر، اینها می‌گویند که این ماهیت در عالم خارج و در تقرر خارجی منشأ اثر است. یک صورت ذهنیه دارد و یک عالمی هم این وسطها داریم که این ماهیت‌ها همه در آن پراکنده است. حالا آن را در صقع یا علم ربوبی یا در علم اذهان عالیه بدانید در هر جا بدانید یا در عالم تقرر ماهیات بدانید در آن عالم، ماهیت‌ها همه ریخته است و هر کدام از اینها هم یک اولویت ذاتی نسبت به وجود دارند. بر طبق نوبت به ردیف مثل قطار یکی یکی پایین می‌آیند، این را اولویت ذاتی می‌گوییم.

بحث این است که همان اولویت می‌آید والا اگر فرض کنید به عنوان مثال ماهیت اولویت داشته باشد ولی نیاز به علت داشته باشد بر فرض که باشد بحث نتیجه‌ای ندارد.

تلمیذ: شما می‌گویید که ذاتش اقتضای چنین اولویتی را نمی‌کند ولی هنوز اقتضاء است و به فعلیت نرسیده است.

استاد: نه، صحبت در این است که این موجب فعلیت می‌شود والا اگر شما بگویید که نود درصد هم

ذات ماهیات اقتضاء اولویت بکنند اما نیاز به جعل جاعل باشد بحث فایده ندارد.

تلمیذ: موجب فعلیت شده است؟

استاد: بالأخره می شود. آن شرایط مساعدت با اوضاع است اما نیاز به جاعل ندارد، بحث این است. جعل جاعل دیگر در اینجا نمی خواهد. خود همان اولویت برای ماهیت کفایت می کند برای اینکه این لباس وجود بپوشاند صحبت در این است والا اگر نفس اولویت را در عالم اعتبار به ماهیت نسبت بدهیم و فرض هم بکنیم جاعل نسبت به این جعل بکند خب در اینجا اصلاً بحث فایده ندارد و اصلاً می گوییم که ۹۹ درصد اولویت برای ماهیت است، همان یک درصد کافی است. به قول معروف گفت که به خانه ام می آیی؟ گفت که بله، ۹۹ درصد می آیم و یک درصد نمی آیم ولی روی یک درصد بیشتر از ۹۹ درصد حساب کن! این قضیه هم همین است. آن یک درصدی که باقی می ماند آن یک درصد همان جعل جاعل است. خب آن جعل جاعل می آید حالا چه از اول بگوئید که این ماهیت، اولویت دارد یا اینکه اصلاً ماهیت اولویت ندارد. بحث ما به خاطر این است که خود ماهیات در علم ربوبی موجب وجود خارجی خودشان هستند. این بحث راجع به این است. **بَمَا يَلْتَمِعُ مِنْ بَعْضِ الْأَنْظَارِ الْجُزْئِيَّةِ فِي طَرِيقِ الْبَحْثِ وَهُوَ مَا ذَكَرَهُ الْخَطِيبُ الرَّازِيُّ فِي شَرْحِهِ لِعَيُونِ الْحِكْمَةِ وَاسْتَحْسَنَهُ الْأَخْرُونَ.**

به آن که از بعضی از انظار جزئیة خلاصه یک تشعشعاتی و لمعانی در طریق بحث دارد. ایشان هر وقت می خواهد اسم رازی را بیاورد به عنوان خطیب و منبری می آورد! البته اگر باز هم منبری هستند، همین منبری ها بودند. مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - می فرمودند که سابق منبری حاج شیخ عبدالله واعظ را داشتیم که بحار الأنوار را حفظ بود! حاج ذری بود، طبسی بود پدر همین آقایان طبسی که تولیت دارند و صدایش هم تکیه به صوت بود یعنی بسم الله [را با صوت می خواندند و] همین طوری تا آخر منبرشان [ادامه می دادند]. ایشان می گفتند که منبری هایی آن موقع بودند که ملا بودند! اصلاً هر کدامشان مدرس اسفار بودند! ایشان می گفتند که از آن حاج شیخ عبدالله هر روایتی از بحار می پرسیدی می گفت که کجای بحار و فلان است! الآن منبری ها ...!!

مِنْ أَنْ مَا يَقْتَضِي رُجْحَانِ طَرَفٍ فَهُوَ بَعِينُهُ يَقْتَضِي مَرْجُوحِيَّةَ الطَّرَفِ الْآخَرِ لِلتَّضَايِفِ الْوَاقِعِ بَيْنَهُمَا وَمَعِيَّةِ الْمُتَضَايِفِينَ فِي دَرَجَةِ التَّحَقُّقِ وَ مَرْجُوحِيَّةِ الطَّرَفِ الْآخَرِ يَسْتَلْزِمُ امْتِنَاعُهُ لِمُتَحَالَةِ تَرْجِيحِ الْمَرْجُوحِ وَ امْتِنَاعُهُ يَسْتَلْزِمُ وَجُوبَ الطَّرَفِ الرَّاجِحِ فَمَا فَرَضَ غَيْرُ مُتْنَةٍ إِلَى حَدِّ الْوَجُوبِ فَهُوَ مُتْنَةٌ إِلَيْهِ فَظَهَرَ الْخَلْفُ.

آن که رجحان طرفی را اقتضاء می کند بعینه مرجوحیت طرف دیگر را اقتضاء می کند چون بین این دو تضایف هست. راجحیت یک طرف مساوی با مرجوحیت طرف دیگر است. در هر درجه تحقق متضایفین باهم معیت دارند لبنتان متساندتان هستند این مرجوحیت مستلزم امتناع آن طرف است چون ترجیح مرجوح

محال است و امتناع آن طرف وجوب طرف راجح را استلزام می گیرد که به طرف وجوب باشد. آن که غیر منتهی به حد وجوب فرض بشود پس او منتهی به حد وجوب خواهد بود پس خلاف آنچه فرض شده بود ظاهر شد، بحث ما در آن اولویتی است که به حد وجوب نرسیده است آن را اولویت می گوئیم، اگر آن اولویت به حد وجوب برسد که دیگر اولویت نیست و مسئله مسئله ضرورت است.

و يُفْسِدُهُ أَنَّهُ إِذَا كَانَ اقْتِضَاءُ رَجْحَانِ طَرَفٍ بَعِينِهِ عَلَى سَبِيلِ الْأُولَوِيَّةِ كَانَ اسْتِدْعَاءُ مَرْجُوْحِيَةِ الطَّرَفِ الْمُقَابِلِ أَيْضًا عَلَى سَبِيلِ الْأُولَوِيَّةِ لِمَكَانِ التَّضَايُفِ وَالْمَرْجُوْحِيَّةِ الْمُسْتَلْزِمَةُ لِمَتْنَاعِ الْوُقُوعِ إِنَّمَا هِيَ الْمَرْجُوْحِيَّةُ الْوَجُوْبِيَّةُ لَا مَا هِيَ عَلَى سَبِيلِ الْأُولَوِيَّةِ.

این مطلب و این کلام به اصطلاح رد فخر رازی مورد اشکال است. اگر اقتضاء رجحان یک طرف بعینه به خصوص بر سبیل اولویت باشد استدعاء مرجوحیت طرف مقابل که طرف عدم باشد آن هم علی سبیل الأولویة است نه علی سبیل اللزوم و الضرورة. آن مرجوحیتی که مستلزم امتناع عدم است آن مرجوحیت ضرورت است نه آن مرجوحیتی که بر سبیل اولویت است یعنی مرجوحیت عدم برای ماهیت بر سبیل راجحیت و اولویت است، نه بر سبیل لزوم.

فَلَذَلِكَ ثُبُوتُهَا عَلَى هَذَا الْوَجْهِ لَا يَطْرُدُ الطَّرْفَ الْآخَرَ أَى رَاجِحِيَّةَ الطَّرَفِ الْمَرْجُوحِ بَتَّةَ بَلْ بِنَحْوِ الْأَلْيَقِيَّةِ. بر این جهت ثبوت این مرجوحیت برای عدم، طرف دیگر یعنی راجحیت طرف مرجوح را طرد نمی کند که آن را به ضرورت برگرداند بلکه به نحو الیقیت ناظر به طرف آن راجح است یعنی مرجوحیت طرف آن عدم، راجحیت وجود را برای ماهیت ثابت می کند نه ضرورت وجود را برای ماهیت.

وَبِالْجُمْلَةِ فَحَالُ مَرْجُوْحِيَةِ الطَّرَفِ الْمَرْجُوحِ كَحَالِ نَفْسِ ذَلِكَ الطَّرَفِ وَحَالُ رَاجِحِيَّتِهِ كَحَالِ نَفْسِ الطَّرَفِ الْمُقَابِلِ لَهُ فَكَمَا أَنَّ الْوُجُودَ يَتَرَجَّحُ عَلَى سَبِيلِ الْأُولَوِيَّةِ وَالرُّجْحَانُ فَكَذَلِكَ أُولَوِيَّةُ الْأُولَوِيَّةِ وَكَمَا أَنَّ الْعَدَمَ مَرْجُوحٌ عَلَى سَبِيلِ الْأُولَوِيَّةِ وَالرُّجْحَانُ فَكَذَلِكَ رَاجِحِيَّةُ الْمَرْجُوْحِيَّةِ عَلَى نَهْجِ الرُّجْحَانِ.

حال مرجوحیت طرف مرجوح مثل حال خود این طرف می ماند همان طرفی که راجح است و حال راجحیت آن طرف دیگر مانند نفس طرف مقابل می ماند و هیچ فرقی با همدیگر به خاطر تضایف ندارند. همان طوری که ترجیح وجود بر سبیل اولویت رجحان است همین طور اولویت اولویت هم بر سبیل رجحان است، نه بر سبیل ضرورت؛ یعنی اولویت عدم برای طرف عدم ضرورت ندارد بلکه رجحان دارد. خب چه اشکال دارد که مرجوحیت عدم برای ماهیت رجحان داشته باشد؟! نه اینکه مرجوحیت عدم ضرورت داشته باشد. اشکال در آن جایی است که مرجوحیت عدم ضرورت داشته باشد چون مرجوحیت اعم است. مرجوحیت از پنج درصد تا صد درصد است، همه را مرجوحیت می گویند. یک مرجوحیت سی درصد داریم یک مرجوحیت صد درصد داریم. این مرجوحیت عدم برای ماهیت صد درصد نیست که ضرورت باشد سی

درصد است مثل همان مرجوحیت طرف وجود است و فرق نمی‌کند.

وَهَكَذَا فِي الطَّرْفَيْنِ وَكَمَا أَنَّ رَاجِحِيَّةَ طَرَفٍ عَلَى سَبِيلِ الرَّجْحَانِ تَسْتَدْعِي مَرَجُوحِيَّةَ الطَّرْفِ الْآخَرِ عَلَى سَبِيلِ الرَّجْحَانِ فَكَذَلِكَ مَرَجُوحِيَّةُ الطَّرْفِ الْآخَرِ كَذَلِكَ لَا تَقْتَضِي إِلَّا سَلْبَ وَقُوعِهِ عَلَى سَبِيلِ الرَّجْحَانِ فَكَيْفَ تَقْتَضِي الْامْتِنَاعَ.

در طرفین همین‌طور است. راجحیت یک طرف بر سبیل رجحان استدعاء مرجوحیت طرف دیگر را بر سبیل رجحان می‌کند نه بر سبیل ضرورت. مرجوحیت طرف دیگر اقتضاء نمی‌کند مگر سلب وقوع آن طرف دیگر را علی سبیل الرجحان. مرجوحیت یک طرف سلب وقوع طرف دیگر می‌کند بر سبیل الرجحان. اثبات ضرورت برای طرف دیگر نمی‌کند پس چگونه اقتضاء امتناع می‌کند؟!!

اللهم صل على محمد و آل محمد